

مقایسه‌ی قصه‌ی «خیر و شر» در هفت‌پیکر با بازنویسی آن به گویش بختیاری از نظر روایت‌مندی

ابراهیم ظاهری عبده‌وند*
دانشگاه شهرکرد

چکیده

هدف این پژوهش، مقایسه‌ی قصه‌ی خیر و شر در هفت‌پیکر نظامی، با روایت بازنویسی‌شده‌ی آن در فرهنگ بختیاری از نظر روایت‌مندی است تا نشان داده شود با توجه به دیدگاه نیکولایا درباره‌ی روایت‌مندی داستان‌های کودکان، روایت بازنویسی‌شده چه ویژگی‌هایی یافته و همچنین نوع نگرش به کودک و انتظارات از وی در فرهنگ بختیاری، چه تأثیری بر بازنویسی داشته است. براساس این، عناصر داستانی در این دو قصه مانند شروع، تعلیق، گره‌افکنی، پایان، شخصیت، زاویه‌ی دید، زمان و مکان بررسی شد. نتایج پژوهش، نشان می‌دهد بسیاری از عناصر داستان، تغییر داده شده است تا روایت بازنویسی‌شده، با فهم مخاطب کودک متناسب شود. همچنین نوع نگرش به کودکان در فرهنگ بختیاری، باعث تغییرهایی در قصه‌ی بازنویسی‌شده گردیده است. پذیرش از سوی خانواده و شیوه‌ی اعتماد به دیگران، از جمله ارزش‌ها و هنجارهایی هستند که در فرهنگ بختیاری، کودکان باید بیاموزند و در قصه‌ی بازنویسی‌شده نیز بر آن‌ها تأکید شده است. نگرش منفی به خشونت، باعث شده است تا داستان پایان خوشی داشته باشد. نامناسب دانستن موضوع عشق برای کودکان، موجب شده تا این صحنه در

* استادیار زبان و ادبیات فارسی zaheri_1388@yahoo.com

قصه‌ی بازنویسی شده بسیار خلاصه روایت شود. اهمیت‌دادن به تجربه‌ی زیستی کودکان و اصل همذات‌پنداری، سبب شده است تا زمان و مکان داستان، به منطقه‌ی عشایری بختیاری تغییر داده و در سن و نقش شخصیت‌ها تغییرهایی ایجاد شود. با توجه به این مسئله که در فرهنگ بختیاری، کودکان باید در حل مشکلات زندگی نقش‌آفرین باشند، در روایت بختیاری، برخلاف نگرش جبرگرایانه در روایت نظامی، شخصیت‌ها نقش فعال‌تری یافته‌اند.

واژه‌های کلیدی: بازنویسی، روایت‌مندی، فرهنگ بختیاری، قصه‌ی خیر و شر، نظامی، نیکولایوا.

۱. مقدمه

نویسندگان، همواره از گذشته تاکنون کوشیده‌اند، براساس هدف‌های خود، تغییرهایی در داستان‌ها، ایجاد و آن‌ها را به شیوه‌ی تازه، خلاقانه و دلنشین روایت کنند. بسته به میزان تغییرهای ایجادشده، به متن جدید بازآفرینی، بازنویسی خلاق و بازنویسی گفته می‌شود. روش بازآفرینی بدین معنا است که «نویسنده و هنرمند از آثار دیگران - چه کهن، چه معاصر - الهام می‌گیرد و به خلق اثر جدید می‌پردازد. عمده‌ترین کار در روش بازآفرینی، تغییر موضوع و برهم‌زدن چارچوب موضوع اثر قبلی است» (پایور، ۱۳۸۰: ۱۵۵). در بازنویسی، زبان متن ساده‌تر و متن‌نوسازی می‌شود؛ اما محتوا و درون‌مایه‌ی متن تغییری نمی‌کند (رک. صفری و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۸). در بازنویسی خلاق، بازنویسنده، ضمن حفظ موضوع و هویت اثر پیشین، شخصیت‌پردازی، فضاسازی، ساختار جدید و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های تازه‌ای در اثر خود ارائه می‌دهد.

بازنویسی و بازآفرینی، انواع مختلفی دارد که یکی از انواع آن، بازنویسی و بازآفرینی متون کهن فارسی برای کودکان است. این امر، می‌تواند به زبان معیار یا به یکی از گویش‌ها باشد. در هر صورت، نویسندگان خلاق، می‌توانند با استفاده از این روش، کودکان را با آثار کهن و میراث ارزشمند فارسی آشنا و به‌گونه‌ای بین فرهنگ امروز و گذشته پیوند ایجاد کنند. این امر، نقش مهمی در حفظ هویت فرهنگی، دینی و ملی در هر جامعه‌ای

دارد. بازنویسی و بازآفرینی، سبب می‌شود گذشته‌ی فرهنگی و اجتماعی یک ملت، متناسب با زمان حال بازسازی شود و افراد به‌خصوص کودکان و نوجوانان، می‌توانند از این طریق، با مؤلفه‌های مختلف در آن فرهنگ و اجتماع آشنا شوند و هویت خود را از آن فرهنگ بگیرند.

آثار نظامی، از جمله آثاری بوده‌اند که از گذشته تاکنون مورد توجه شاعران و نویسندگان مختلف قرار گرفته و به گونه‌های مختلف بازآفرینی یا بازنویسی شده‌اند؛ چنانکه برای آشنایی کودکان و نوجوانان با آثار فاخر این شاعر، آثار بازنویسی و بازآفرینی‌شده‌ی فراوانی به زبان فارسی در دوره‌ی معاصر نوشته شده است. نخستین بازنویسی منظومه‌های پنج‌گنج به کوشش فرنگیس پرویزی در سال ۱۳۴۸ شمسی انجام شد. اما بازنویسی منظومه‌های نظامی به‌طور جدی از دهه‌ی هفتاد، شروع شد. در این دهه، هفده بازنویسی و در دهه‌ی هشتاد، سیزده بازنویسی از آثار نظامی صورت گرفت (رک. نوروزی و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۰). برخی داستان‌های نظامی به گویش‌ها و متأثر از فرهنگ عامه، بازنویسی و بازآفرینی شده‌اند. این مطلب از علاقه‌ی مخاطبان از گروه‌های مختلف و با سلیقه‌های متفاوت به آثار نظامی نشان دارد. هدف در این جستار نیز بررسی «قصه‌ی خیر و شر» در هفت‌پیکر با روایت بازنویسی‌شده‌ی آن به گویش بختیاری بر مبنای دیدگاه نیکولایوا در زمینه‌ی روایت‌مندی ادبیات کودک است. علت انتخاب نظریه‌ی نیکولایوا، این است که وی به روایت‌مندی در ادبیات کودک توجه کرده و در مقاله‌ی «فراسوی دستور داستان، یا چگونه نقد ادبیات کودک از نظریه‌ی روایت بهره می‌برد؟» نظریه‌ی روایت‌شناسی ویژه‌ی ادبیات کودک را مطرح کرده است. وی در این مقاله، کوشیده است براساس نظر روایت‌شناسان مختلف، به تحلیل داستان‌های مختلف کودکان (قصه، داستان‌های کلاسیک و مدرن) پردازد و نشان دهد از نظر روایت‌مندی (پیرنگ، شروع، پایان، ساختار زمانی، شخصیت‌پردازی، صدا و زاویه‌ی دید)، داستان‌های کودکان چه ویژگی‌هایی دارند و کدام ویژگی‌های روایت‌ها، با داستان‌های کودکان سازگار است.

پرسش‌های پژوهش حاضر عبارتند از: داستان بازنویسی شده، از نظر روایت‌مندی چه تغییری کرده؟ آیا این تغییرها، با ادبیات کودک متناسب بوده است؟ فرهنگ بختیاری و نوع نگرش به کودکان و انتظارها از آنان در این فرهنگ، چه تأثیری بر متن بازنویسی شده داشته است؟

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون پژوهش‌های زیادی درباره‌ی بازنویسی و بازآفرینی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله ارائه شده است و به‌خصوص از جنبه‌ی عناصر داستان، متن اصلی را با متن بازنویسی مقایسه یا اینکه ویژگی‌های متون بازنویسی را واکاوی کرده‌اند؛ مانند کتاب شیخ در بوته: چگونگی روش‌های بازنویسی و بازآفرینی و ترجمه و بازپرداخت در آثار از جعفر پایور، مقاله‌های «بازنویسی منظومه‌های پنج‌گنج در ادبیات معاصر ایران» از خورشید نروزی، «تحلیل رویکرد تحقیقات نظامی‌شناسی در کتاب‌های محققان ایرانی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۴ش» از خورشید نروزی و همکاران، «گلستان و نوجوانان: بررسی و تحلیل الگوهای بازنویسی حکایات گلستان برای نوجوانان» از سجاد نجفی و همکاران، «نگاهی بر بازنویسی مثنوی معنوی برای کودکان و نوجوانان» از فرزانه اخوت، «شخصیت‌سازی و شخصیت‌پردازی در آثار اقتباسی از مثنوی معنوی برای کودکان و نوجوانان» از یوسف نیری و پروین مرتضایی و مقاله‌ی «نگاهی بر عناصر داستان در بازنویسی کتاب قصه‌های شیرین کلیده و دمنه برای نوجوانان» از جهانگیر صفری و همکاران. در هیچ‌کدام از آثار بررسی شده، به شیوه‌ی بازنویسی متون فارسی به زبان عامیانه توجه نشده است و همچنین در کمتر اثری از آن‌ها، به نقش عوامل فرهنگی و نوع نگاه به مخاطب، در ایجاد تغییرها، توجه شده است.

۲. بحث و بررسی

طرح کلی داستان، شروع، کشمکش، گره، تعلیق، بحران، گره‌گشایی، پایان، درون‌مایه، شخصیت و شخصیت‌پردازی، زمان، مکان و زاویه‌ی دید، از جمله مباحث بررسی‌شده در واکاوی تطبیقی قصه‌ی خیر و شر در روایت نظامی با روایت بختیاری هستند.

۱.۲. طرح کلی حوادث داستان در دو روایت

۱.۱.۲. حوادث قصه‌ی خیر و شر در هفت‌پیکر

۱. حرکت دو جوان از شهر خود و رفتن به سوی شهر دیگر؛
۲. رفتن به بیابان، تمام‌شدن آب خیر، امتناع شر از دادن آب به او و کورکردن خیر؛
۳. توصیف‌گرد و خانواده‌اش، پیداشدن خیر توسط دختر کرد و درمان وی؛
۴. شکل‌گیری عشق بین دختر کرد و خیر، ماندن خیر نزد خانواده‌ی کرد و ازدواجش با دختر کرد؛
۵. کوچ‌گرد با خانواده‌اش و رفتن به شهر؛
۶. درمان‌شدن دختر پادشاه و وزیر و ازدواج خیر با آنان؛
۷. به پادشاهی‌رسیدن خیر؛
۸. ماجرای دیدن شر، آوردنش به قصر و سرانجام کشته‌شدن وی.

۲.۱.۲. حوادث قصه‌ی خیر و شر در روایت بختیاری

۱. توصیف خانواده‌ی خیر و شر در آبادی و مرگ پدر؛
۲. سفر خیر و شر برای یافتن کار بنابر دستور مادر؛
۳. رفتن به بیابان، فریب‌خوردن خیر از شر و قبول‌کردن شرط شر، مبنی‌بر کورکردن چشم‌هایش؛
۴. پیداشدن خیر توسط دختر و پسر چوپانی؛
۵. درمان‌نشدن خیر به شیوه‌ی درمانی چوپان پیر، راهنمایی دختر توسط دو کبوتر و درمان‌شدن خیر؛

۶. ماندن خیر نزد خانواده‌ی چوپان، شکل‌گیری عشق بین خیر و دختر چوپان و ازدواج آن دو با هم؛
۷. مردن پادشاه مملکت، پرواز دادن باز، نشستنش روی شانه‌ی خیر و پادشاه شدن وی؛
۸. رفتن خیر به قصر، آوردن خانواده به پیش خود و رهاندن آنان از زندگی فقیرانه؛
۹. دیدن شر در شهر، آوردن او به قصر و بخشودن شر.

۲.۲. شروع داستان

برای شروع داستان، نویسنده می‌تواند داستان را از آغاز شکل‌گیری حوادث، شروع کند یا از میانه و حتی می‌تواند پایان داستان را در آغاز روایت بیاورد. امروزه برآنند که شروع کردن داستان از میانه یا قبل از گره اصلی بهتر است؛ زیرا با شرح و زمینه‌چینی به ندرت طرح داستان خوبی به دست می‌آید. در ضمن داستان بیشتر به توضیحات تبدیل می‌شود و در نتیجه شرح‌های طولانی، خیلی سریع کسل‌کننده می‌شوند (رک. دیبل، ۱۳۸۷: ۳۸). همچنین از آنجاکه معمولا شروع داستان، کارکردهای مختلفی مانند معرفی شخصیت‌های داستان دارد، این نظر رایج است که «مناسب نیست معرفی شخصیت در صحنه‌ی شروع، بیوگرافی وار باشد. بهتر است در یک ماجرا و هنگام انجام عملی که پیش‌برنده‌ی ماجرا باشد، شخصیت و شخصیت‌ها معرفی شوند» (سناپور، ۱۳۹۳: ۱۴۰). این نگرش‌ها درباره‌ی داستان‌هایی صادق است که مخاطب آن بزرگسالان باشد؛ چنانکه در روایت نظامی، تقریبا شروع چنین است:

گفت: وقتی ز شهر خود دو جوان سوی شهری دگر شدند روان
هر یکی در جوال گوشه‌ی خویش کرده ترتیب راهتوشه‌ی خویش
نام این خیر و نام آن شر بود فعل هریک به نام درخور بود
(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۶۹)

در این روایت، خواننده با پیش‌زمینه و مقدمه‌ای بسیار جزیی وارد داستان می‌شود و آغاز داستان، تقریبا قبل از حادثه‌ی اصلی است. در حقیقت حوادث قبل از گره اصلی، بیان

نشده و پی‌بردن به آن‌ها، برعهده‌ی خواننده گذاشته شده است. همچنین دو شخصیت اصلی داستان که در تقابل با هم قرار دارند (خیر و شر) و مکان داستان، به صورت مبهم (شهری)، معرفی می‌شوند و با ایجاد گره، حس انتظار و تعلیق در خواننده از همان آغاز داستان شکل می‌گیرد. این نوع شروع داستان، گرچه برای مخاطبان بزرگسال بسیار گیراست، برای مخاطب کودک سخت است؛ بنابراین مقدمه و زمینه‌چینی مناسبی برای ورود به داستان باید آورده شود تا کودک بتواند آن را راحت‌تر درک کند (رک. نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۵۳). داستان‌های کودکان، باید دارای آغاز، میانه و پایان باشد و در قسمت آغاز پیرنگ، زمینه‌چینی‌ای لازم است (همان). در روایت بازنویسی‌شده، شروع قصه نیز مطابق با دیدگاه نیکولایواست: «اون قدیما پیرمردا و پیرزنی توی یه آبادی زندگی می‌کردن. اونا دو پسر و دو دختر داشتن. پسر بزرگ‌تر، اسمش شر بود و پسر کوچیک‌تر، خیر. هر دو پسر، کم‌کم بزرگ شدن و...» (تهماسبی، ۱۳۹۱: ۳۲۶). در این روایت، پیرنگ داستان، خطی و داستان دارای آغاز و زمینه‌چینی است. بازنویس، کوشیده است به داستان اصلی، مقدمه‌ای اضافه کند تا کودک داستان را راحت‌تر درک کند؛ چنانکه از پیرمرد و پیرزنی سخن گفته می‌شود که دو پسر و دو دختر دارند، در آبادی زندگی می‌کنند و از نظر طبقه‌ی اجتماعی جزو طبقه‌های فرودست جامعه هستند. آنان با وجود کوشش بسیار، نمی‌توانند نیازی‌های زندگی‌شان را تأمین کنند تا اینکه پدر پیر می‌میرد و دو برادر به درخواست مادر و برای پیدا کردن کار، روانه‌ی سفر می‌شوند؛ بنابراین اطلاعاتی مانند نسبت دو شخصیت اصلی، نوع طبقه‌ی اجتماعی‌شان، محل زندگی و علت سفرشان، در شروع روایت بازنویس شده اضافه گردیده است.

۳.۲. گره‌افکنی و تعلیق

گره‌افکنی و تعلیق در داستان، نقش بسیار مهمی در جذب خواننده دارند. گره، حالتی است که داستان را از تعادل اولیه خارج می‌کند و درحقیقت مشکلی است بر سر راه شخصیت اصلی برای رسیدن به هدفش. تعلیق نیز حالت انتظار در داستان است؛ اینکه

بعد چه خواهد شد. «با افزایش کیفی و کمی پرسش‌ها و فزونی گرفتن کنجکاوی خواننده، داستان به وضعیتی می‌رسد که تعلیق خواننده می‌شود» (بی‌نیاز، ۱۳۹۲: ۳۲). در هر دو داستان، بر سر راه شخصیت اصلی، موانعی ایجاد می‌شود که این موانع، حالت تعلیق را در داستان ایجاد می‌کنند. پرسش‌ها در روایت نظامی عبارتند از: این جوانان که هستند؟ شهرشان کجاست؟ آیا شر به خیر آب می‌دهد؟ آیا خیر زنده می‌ماند؟ آیا چشمان خیر درمان می‌شود؟ آیا خیر با دختر گُرد ازدواج می‌کند و اینکه وی، از خون شر درمی‌گذرد یا او را می‌کشد؟

در روایت بختیاری، با وجود اشتراک‌هایی در این زمینه، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد؛ برای مثال به دلیل اینکه پیشینه‌ی خانوادگی شخصیت‌ها معرفی می‌شود، دیگر، گرهی درباره‌ی آنان ایجاد نمی‌شود. تعلیق آغازین داستان، این است که آیا خانواده‌ی خیر و شر از فقر می‌رهند و در طی سفر، این دو برادر می‌توانند کار مناسبی بیابند؟ تعلیق مکان از شهر به روستا تغییر کرده است؛ اینکه آبادی آنان کجاست؟ از آنجاکه راهکار پیرمرد برای درمان جواب نمی‌دهد، تعلیق دیگر این است که آیا چشمان خیر درمان می‌شوند؟ پس از درمان چشمان خیر، این پرسش‌ها ایجاد می‌شوند که آیا خیر می‌تواند به پادشاهی برسد؟ آیا شر، خیر را می‌شناسد و خیر، مادر و خواهرش، از گناه شر درمی‌گذرند؟

تعلیق انواعی مختلف، مانند تعلیق ماجرا، مکان، شخصیت و تعلیق زبانی دارد؛ یعنی یا حوادث هستند که سبب می‌شوند خواننده در پی این باشد که بدانند بعد، چه پیش می‌آید یا اینکه از مکان‌ها و اشیای ناشناخته و پرسش‌برانگیز سخن به میان می‌آید. گاهی شخصیت داستان است که نظر خواننده را به خود جلب می‌کند و در برخی موارد نثر زبان حالت تعلیق را ایجاد می‌کند (رک. مندنی‌پور، ۱۳۹۵: ۱۸۹). در روایت نظامی، غلبه بر تعلیق ماجراست و در آغاز داستان، تعلیق شخصیت نیز دیده می‌شود؛ اما در روایت بختیاری، تعلیق شخصیت حذف و تعلیق وضعیت - اینکه از وضع فقر رهایی می‌یابند یا نه؟ - به داستان افزوده شده است و تعلیق ماجرا، با تغییرهایی نسبت به روایت نظامی دیده می‌شود. تعلیق، درحقیقت ذهن خواننده را جهت‌دهی می‌کند؛ بدین گونه که وی باید

به دنبال پاسخ‌هایی برای پرسش‌های مطرح‌شده باشد. در روایت بختیاری، بیشتر بر نوع روابط بین افراد و نتیجه‌ی این نوع رابطه‌ها، تمرکز شده است. این امر متأثر از بینش تعلیمی بازنویس درباره‌ی قصه است. در این قصه قصد، بیشتر آموزش چگونگی ارتباط و اعتماد به دیگران است؛ در نتیجه بازنویس با ایجاد تعلیق در این زمینه‌ها، کوشیده است این مسائل را برای شنونده و مخاطب قصه برجسته کند؛ در نتیجه باید گفت از نظر بازنویس، همه‌ی عناصر داستان، باید به گونه‌ای در خدمت برجسته‌کردن درون‌مایه‌های داستان باشند. تأکید بر امور ذکرشده و برجسته‌کردن آن‌ها نیز نشان‌دهنده‌ی آن است که از نظر بازنویس، کودک در فرهنگ بختیاری باید چه چیزهایی (چگونگی اعتماد و ارتباط با دیگران) را بیاموزد.

۴.۲. کشمکش

هرگاه که خواسته‌ها و نگرش‌های یک شخصیت در تعارض با خواسته‌ها و نگرش‌های شخصیت دیگری قرارگیرد، در داستان کشمکش ایجاد می‌شود. «کشمکش مقابله‌ی دو نیرو یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را می‌ریزند» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۷۳). کشمکش ممکن است با نیروهای خارجی یا موانع طبیعی یا قوانین اجتماعی یا سرنوشت باشد؛ یعنی شخصیت علیه محیط یا سرنوشت خود عصیان کند، یا ممکن است با خودش کشمکش داشته باشد، یا ترکیبی از این‌ها باشد (همان: ۷۳). در هر دو روایت بررسی‌شده، کشمکش‌ها بیشتر از نوع کشمکش انسان با انسان (خیر با شر) و انسان با طبیعت (بیابان بی‌آب و علف) است. تفاوت مهم در این زمینه، در صحنه‌ی آغازین داستان است. در روایت نظامی، اولین کشمکش با بیابان بی‌آب و سوزان است؛ اما در روایت بختیاری، کشمکش آغازین با فقر و نداری است. دو برادر باید برای از بین بردن فقر خانواده بکوشند و درحقیقت کشمکش از نوع کشمکش علیه یک مسئله‌ی اجتماعی است. اضافه‌کردن این نوع کشمکش به اصل داستان، نشان‌دهنده‌ی آن است که از نظر بازنویس، کودکان در فرهنگ بختیاری، از همان آغاز باید درگیر حل مسائل زندگی شوند و نقش فعالی در این زمینه داشته باشند. همچنین این مسئله، بیان‌کننده‌ی این موضوع نیز است که از نظر

بازنویس و در فرهنگ بختیاری، به دوران کودکی و نوجوانی به‌عنوان دورانی جدا از بزرگسالی نگریسته نمی‌شود؛ بلکه کودک و نوجوان از همان آغاز باید همچون بزرگسالان عمل کنند و مانند آنان، مسئولیت‌های زندگی را بر دوش بگیرند.

۵.۲. بحران

بحران لحظه‌ای است که «نیروهای متقابل برای آخرین‌بار با هم تلاقی می‌کنند و عمل داستانی را به نقطه‌ی اوج یا بزنگاه می‌کشاند، موجب دگرگونی زندگی شخصیت‌های داستانی می‌شوند و تغییر قطعی را در خط اصلی داستان به‌وجود می‌آورند» (همان: ۷۶). در روایت نظامی، خیر از بخت نیک، سرانجام پادشاه می‌شود و برای خوش‌گذرانی به باغی می‌رود که شر را در حال معامله با جهودی می‌بیند. دستور می‌دهد که شر را به دنبالش به باغ بیاورند. شر را به باغ می‌آورند و خیر از او نام و نشانش را می‌پرسد که شر پاسخ دروغ می‌دهد. خیر به او می‌گوید:

شر خلقی که نام شر داری سیرت از نام خود بتر داری
(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۸۹)

و خود را به او معرفی می‌کند:

منم آن تشنه‌ی گهربرده بخت من زنده، بخت تو مرده
(همان: ۲۹۰)

شر که خیر را می‌شناسد، گریه و زاری می‌کند و از خیر می‌خواهد از گناه او درگذرد. در روایت بختیاری، آخرین‌باری که خیر و شر با هم رود می‌شوند، به‌صورت خلاصه چنین است: روزی خیر در شهر، شر را می‌بیند که داخل حجره‌ای کار می‌کند. وقتی خیر به قصر بازمی‌گردد، داروغه را احضار می‌کند و از او می‌خواهد با چند مأمور، شر را به قصر بیاورند. آنان نیز می‌روند و شر را می‌آورند. خیر نقابی به صورتش می‌زند تا شناخته نشود و از خانواده نیز می‌خواهد بیایند تا شر را ببینند. خیر به او می‌گوید به ما گزارش داده‌اند تو به برادرت خیانت و وی را به خاطر جرعه‌ای آب نابینا کرده‌ای. شر انکار

می‌کند. خیر نقاب را کنار می‌زند و شر که باورش نمی‌شد خیر، پادشاه شده باشد، التماس می‌کند تا او را ببخشد. بعد مادر و خواهرانش از پشت پرده بیرون می‌آیند و او را بسیار سرزنش می‌کنند. در روایت بختیاری، نقطه‌ی بحران داستان، با وقفه روایت می‌شود و حالت هیجانی بیشتری دارد؛ چراکه خانواده‌ی خیر و شر نیز حضور دارند و سرانجام شر در نزد خانواده شرمسار می‌شود. درحقیقت بدین ترتیب نشان داده می‌شود که نتیجه‌ی صدارزش دروغگویی و نابکاری، طردشدن از خانواده است؛ بنابراین باید گفت که پذیرش از سوی خانواده در فرهنگ بختیاری، یک ارزش است که کودک همواره باید به آن، در انجام کارهایش نظر داشته باشد.

۶.۲. گره‌گشایی و پایان

پایان‌بندی داستان می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد. در برخی داستان‌ها گره آغازین داستان در پایان حل می‌شود و در برخی موارد پایان داستان نیمه‌تمام رها می‌شود یا به شکلی غیرمنتظره داستان به پایان می‌رسد. همچنین پایان داستان می‌تواند شاد باشد یا غمگین، امیدوارکننده باشد یا ناامیدکننده (رک. محمدی و بهاروند، ۱۳۹۰: ۱۳۰). در روایت نظامی، داستان چنین پایان می‌یابد و گره داستان چنین گشوده می‌شود: خیر، شر را می‌یابد و باوجود درگذشتن خیر از گناه شر، گرد گوهرهای خیر را از او پس می‌گیرد و او را می‌کشد؛ بنابراین پایان داستان در روایت نظامی، مبتنی بر مجازات است. داستان با غلبه‌ی خیر بر شر به پایان می‌رسد و شر با خشونت هرچه تمام‌تر کشته می‌شود؛ اما در روایت بختیاری پایان داستان خوش است. پایان خوش، همان چیزی است که بیشتر متخصصان به ادبیات کودک نسبت می‌دهند و حتی آن را از ملزومات داستان‌های خوب کودک فرض می‌کنند (رک. نیکولایوا، ۱۳۸۷الف: ۵۵۴). از نظر نیکولایوا، در داستان‌های کودکان، پایان‌بندی ساختاری داستان (همان پایان خشنودی آفرین) با پایان‌بندی روان‌شناختی، یعنی به تعادل رسیدن درگیری‌های درونی قهرمان داستان، همراه است (همان). در روایت بازنویسی شده، خیر، به شر زندگی دوباره می‌بخشد و با عدالت‌گستری‌اش، مردم در صلح

و صفا می‌زیند. «شر رو می‌بخشم و بدی‌هاشو نادیده می‌گیرم. آخرش خیر، شر رو بخشید؛ اما خودش تا سال‌های سال پادشاه مملکت بود و زیر سایه‌ی عدالتش مردم با آسایش و خوشی کنار هم زندگی کردند» (تهماسبی، ۱۳۹۱: ۳۲۹). روایت بختیاری، زمانی به پایان می‌رسد که خیر از گناه شر درمی‌گذرد، او را مجازات نمی‌کند و موفق می‌شود عدالت‌گستری موردنظرش را به اجرا درآورد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت پایان‌بندی ساختاری و روان‌شناختی با هم همراهند؛ چیزی که در روایت نظامی دیده نمی‌شود. از نظر نیکولایوا، ادبیات کودک، بسیاری از الگوهای ساختاری‌اش را از قصه‌های قومی وام گرفته است و بیشتر داستان‌های سنتی کودک، پایانی خوش دارند؛ برخلاف داستان‌های معاصر که پایان ساختاری و روان‌شناختی متفاوتی پیدا کرده‌اند (رک. نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۵۴). از جمله علت‌های پایان خوش در روایت بازنویسی شده، تأثیرپذیری از ساختار قصه‌های بومی و عامیانه است.

از دیگر ویژگی‌های پایان داستان، این است که پایان باید متناسب باشد؛ یعنی اینکه پرسش داستانی را پاسخ دهد و مشکل و تضاد آغاز داستان را حل کند (رک. بیکهام، ۱۳۸۸: ۲۳؛ اخوت، ۱۳۹۲: ۲۴۸). در روایت نظامی، خواننده نمی‌داند علت سفر خیر و شر چیست و همراهی آن دو با هم به چه سبب بوده است؛ بنابراین نمی‌توان قضاوت کرد که داستان دارای پایانی متناسب است یا نه؛ هرچند شر در پایان به مجازات کار بدی که کرده بود، می‌رسد و از این نظر، به یکی از پرسش‌های داستان پاسخ داده می‌شود؛ ولی در روایت بختیاری، از این نظر، داستان پایانی متناسب دارد. علت سفر خیر و شر، یافتن کار و زدودن فقر از چهره‌ی زندگی خود بوده است. پرسش مطرح شده در آغاز داستان برای خواننده، این است که آیا آنان موفق می‌شوند یا نه. در پایان داستان، دیده می‌شود که خیر پادشاه می‌شود، مادر و خواهرانش را به قصر می‌آورد و با بخشودن شر، به پرسش آغازین پاسخ داده می‌شود.

۷.۲. شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی

شخصیت، از مهمترین عناصر در هر داستانی است که محور پیرنگ، حوادث و کنش‌ها قرار می‌گیرد. «شخصیت، افراد و اشخاص و یا قهرمانان داستان‌اند که به‌خاطر اهمیتی که در ساختار آفرینش داستان دارند، از ارزش هنری فراوانی برخوردار می‌باشند؛ به‌طوری‌که هریک از افراد و اشخاص داستان، شبیه شخصی است تقلیدشده از اجتماع که بینش مبانی نویسنده بدان فردیت و تشخیص می‌یابد» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۴۹). شخصیت‌پردازی، یعنی «مجموع خصایص قابل‌مشاهده، ترکیبی از خصایص ظاهری که شخصیت را یگانه و منحصر به فرد می‌کند: ظواهری جسمی به‌علاوه‌ی ادا و اطوارها، سبک حرف‌زدن و حرکات سر و دست، جنسیت، سن، هوش، شغل، منش، نگرش‌ها، ارزش‌ها، مکان زندگی و نحوه‌ی زندگی؛ اما شخصیت حقیقی در پس این نقاب ظاهری، درونا و قلبا کیست؟ وفادار یا بی‌وفا صادق یا دروغگو؟ مهربان یا بی‌رحم؟ شجاع یا بزدل؟ دست و دلباز یا خودخواه؟ بااراده یا ضعیف» (مک‌کی، ۱۳۹۲: ۲۴۶).

از نظر نیکولایووا، در داستان‌های کودکان، شخصیت‌ها جایگاه بسیار مهمی دارند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت داستانی که عنصر شخصیت در آن حذف شده باشد، چندان پذیرفتنی نیست و شخصیت‌ها، محور تمام رویدادها هستند. در این نوع داستان‌ها، نویسندگان، از شخصیت‌ها به‌مثابه‌ی سخنگوی باورها و نظریه‌های ویژه یا الگوی اخلاقی سود می‌جویند؛ بدین سبب به بُعد روان‌شناختی شخصیت‌ها کمتر توجه می‌شود. گفتنی است تا نیمه‌های سده‌ی بیست، شخصیت‌های داستانی‌ای که در روایت‌های کودکان ساخته و پرداخته می‌شد، تنها به شخصیت‌های به‌تمامی خوب یا به‌تمامی بد محدود می‌شدند (رک. نیکولایووا، ۱۳۸۷ الف: ۵۵۷-۵۶۰). در هر دو روایت مورد بررسی، با توجه به ساختار کلاسیک داستان، شخصیت‌ها یا خیر هستند یا شر؛ چنانکه نام دو شخصیت نیز گویای این امر است: خیر، نماینده‌ی انسان‌های با خصال نیک و شر، مظهر انسان‌های بد. بدین ترتیب می‌توان گفت نویسندگان هر دو روایت، از شخصیت‌ها به‌عنوان، الگوی

اخلاقی استفاده کرده‌اند و با این نگرش، شخصیت‌ها، به مخاطبان کودک و بزرگسال معرفی شده‌اند.

از دیگر مباحث مطرح در زمینه‌ی شخصیت، رابطه‌ی بین شخصیت با پیرنگ، یعنی حادثه‌محوربودن یا شخصیت‌محوربودن روایت است. از نظر نیکولایوا، «بیشتر داستان‌های کودک، حادثه‌محورند؛ یعنی بیشتر بر پیرنگ داستان تکیه می‌کنند تا بر شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی» (همان: ۵۵۸). در روایت بختیاری، هرچند حادثه‌ها به‌خصوص حوادث هیجان‌انگیز برجسته شده‌اند، برخلاف نظر نیکولایوا، شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی‌ها نیز جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند و کوشیده شده است تا توجه مخاطب به خصلت‌های آنان، به‌خصوص ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی‌شان جلب شود. برای معرفی شخصیت، به ویژگی‌های مختلف وی، توجه می‌شود و به شیوه‌های گوناگون به این امر پرداخته می‌شود. در داستان‌ها، توصیف‌های بیرونی شخصیت، آسان‌ترین ابزاری است که تصویری سراسر، از شخصیت در اختیار خواننده قرار می‌دهد (همان: ۵۶۱). در روایت نظامی به ویژگی‌های ظاهری شخصیت‌ها توجه شده؛ چنانکه چندبیتی در وصف زیبایی دختر چوپان، دختر پادشاه و زیبایی و بلندی خیر (رک. نظامی، ۱۳۸۶: ۲۷۹) سروده شده است؛ اما در روایت بختیاری، این صفت‌ها کمتر شده‌اند. تنها دو صفت لاغر و خوش‌هیكل برای خیر و زیبا برای دختر چوپان به‌کاررفته که این صفت‌های مثبت، برای برانگیختن حس همدلی خواننده/شنونده بوده است. استفاده‌ی کم از صفت‌های جسمانی، موجب شده است تا مخاطب کودک از این ابزار درک شخصیت، در روایت بازنویسی‌شده محروم شود. در داستان‌های کودکان، «گزاره‌های روایی، اغلب برای توصیف بسیاری از ویژگی‌های شخصیت‌ها به‌کار می‌رود. این ویژگی‌ها، ممکن است [...] موقعیت اجتماعی را نشان دهند (ثروتمند و فقیر) یا بر هوش دلالت کنند (باهوش و خنگ) یا بر کنش (شجاع)، یا منش (حریص)، اخلاق (خوش‌اخلاق و مهربان) و سرانجام تمامی احساس‌های زودگذر شخصیت داستان (سرما، گرسنگی و خستگی) یا وضعیت روحی‌اش (هیجان‌زده، ترسیده و شاد) را نشان دهند» (نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۶۲). در دو روایت، از

این نظر مشترکاتی مانند اشاره به احساس‌های زودگذر شخصیت‌ها (گرسنگی و خستگی) دیده می‌شود؛ اما در روایت بازنویسی شده برخلاف روایت نظامی، گزاره‌های روایی دیگری نیز برجسته گردیده؛ چنانکه ابتدا موقعیت اجتماعی خانواده‌ی خیر و شر (فقرشان) توصیف شده، سپس به منش شخصیت‌ها مانند ساده‌بودن خیر توجه شده است. این امر سبب شده است تا مخاطب کودک به سوی تفسیر معینی از شخصیت‌ها و ایجاد ارتباط با آنان سوق داده شود.

در داستان‌ها به‌ویژه داستانی‌های مختص کودکان، شخصیت‌ها با روش غیرمستقیم مانند استفاده از کنش‌های شخصیت یا ارتباط بین شخصیت‌ها، شخصیت‌پردازی می‌شوند (همان: ۵۶۲ و ۵۶۴). از نظر کنش، بین دو روایت تفاوتی نیست؛ اما از نظر روابط بین شخصیت‌ها، تفاوتی دیده می‌شود. در روایت بازنویسی شده، رابطه‌ی بین خیر و شر از رابطه‌ی دوستی، به رابطه‌ی بین دو برادر تغییر داده شده است تا جنبه‌ی آموزشی داستان به مسائل خانواده محدود شود. نوع رابطه‌ی خیر با اعضای خانواده، به‌خصوص اینکه همواره به یاد مادر و خواهرش است، سرانجام آنان را به نزد خود می‌آورد و از گناه برادر، درمی‌گذرد، نشان می‌دهد او برای خانواده، ارزش قائل است؛ اما قطع ارتباط شر با خانواده، کورکردن برادر و در ادامه، ادعای فوت آنان، نشان می‌دهد وی چندان به فکر خانواده نیست و بدین ترتیب به‌عنوان شخصیتی منفی در داستان معرفی می‌شود.

از نظر توجه به ویژگی‌های شخصیت‌ها و استفاده از دو روش مستقیم و غیرمستقیم، تفاوت‌های دیگری بین این دو روایت دیده می‌شود: در روایت نظامی هم به ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری توجه شده است و هم به ویژگی‌های ظاهری و زیبایی شخصیت‌ها و هم به احساسات و عواطف آنان. در روایت بازنویسی شده، بازنویس بیشتر، ویژگی‌های اخلاقی را برجسته کرده است. «مخاطب کودک و نوجوان نمی‌تواند با مسائل پیچیده و چندگانه ارتباط مناسبی برقرار کند و از روند روایت، نتیجه‌ی دلخواه خود را بگیرد» (نیری و مرتضایی، ۱۳۹۲: ۱۴۴)؛ بنابراین در این روایت، بیشتر بر یک جنبه‌ی وجودی شخصیت‌ها، یعنی بر بُعد اخلاقی و رفتاری آنان تمرکز شده است. در روایت بازنویسی

شده، مانند روایت نظامی، هم از شیوه‌ی غیرمستقیم و هم از شیوه‌ی مستقیم برای شخصیت‌پردازی بهره برده شده است؛ با این تفاوت که تکیه‌ی اصلی، بر شیوه‌ی معرفی مستقیم و از زبان راوی است. تقریباً در هرکجا از شخصیت‌ها، به‌خصوص از خیر و شر سخن گفته می‌شود، به ویژگی‌ای از آنان اشاره می‌شود و حتی جایی که با گفت‌وگو یا رفتار و کنش، شخصیتی معرفی می‌شود، خودِ راوی نیز به آن ویژگی شخصیت اشاره می‌کند. این امر، نشان می‌دهد از نظر بازنویس، همه‌چیز را باید خود نویسنده به‌وضوح در اختیار مخاطبش بگذارد تا در روند دریافت پیام آموزشی قصه، اختلالی ایجاد نشود. بین روایت نظامی از قصه‌ی خیر و شر با بازنویسی آن، هم از نظر نوع شخصیت‌ها و هم از نظر نقش آنان و ویژگی‌هایشان، تفاوت‌هایی هست. شخصیت‌ها در روایت نظامی عبارتند از: خیر، شر، گُرد، دختر و زن گُرد، چاکر وی، پادشاه و دخترش، پزشکان، فرستاده‌ی خیر نزد پادشاه، محرم پادشاه، وزیر و دخترش و جهودی. در روایت بازنویسی شده شخصیت‌ها عبارتند از: پدر پیر، مادر سالخورده، دو خواهر خیر، خیر، شر، چوپان، دختر و پسر چوپان، دو کبوتر (فرشته‌ی الهی)، پادشاه، وزیر، مأمورهای دربار. در هر دو روایت، تقریباً چهارده شخصیت حضور دارند. از نظر نوع در روایت بازنویسی شده، دو پرنده به‌عنوان شخصیت وارد داستان شده‌اند که نقش راهنما دارند و دختر چوپان را برای پیدا کردن راه درمان خیر، راهنمایی می‌کنند. در روایت بازنویسی شده، تعدادی از شخصیت‌ها حذف شده‌اند؛ مانند زن کرد و دختران شاه و وزیر. اما تعدادی شخصیت به داستان اضافه شده‌اند؛ مانند پدر، مادر و خواهران خیر و شر. برخی شخصیت‌ها نیز به‌گونه‌ای جایگزین شده‌اند؛ مانند چوپان، پسر و دخترش به جای کرد، دخترش و چاکرش یا پادشاه و وزیر در نقش جدید به جای پادشاه و وزیر. در هر دو روایت، به جز خیر و شر، هیچ‌کدام از شخصیت‌ها نام خاصی ندارند و تنها شخصیت کرد با نژاد و چوپان با شغلش شناخته می‌شود.

شخصیت‌های مؤنث در هر دو روایت حضور دارند. در روایت نظامی دختر کرد نقش منجی دارد. مادرش زنی است خانه‌دار و دختر پادشاه، همچون دختر کرد نقش فعالی در

داستان دارد و از دختر وزیر تنها به‌عنوان بیمار و در ادامه، همسر نام برده می‌شود. در روایت بازنویسی‌شده، مادر و خواهران خیر به روایت افزوده شده‌اند. از خواهران تنها در حد نام، سخن گفته می‌شود؛ اما مادر نسبت به آنان، نقش پررنگ‌تری دارد و بعد از مرگ پدر، فرزندان براساس گفته‌ی او عمل می‌کنند و تقریباً نقش راهنما دارد؛ این نشان می‌دهد در فرهنگ بختیاری، این مادر است که نقش تربیت فرزندان را برعهده دارد و فرزندان برای رسیدن به مطلوب‌هایشان، باید براساس گفته‌های او عمل کنند. دختر چوپان در این روایت، جایگزین دختر کرد شده است و همانند او نقش منجی دارد و فعال‌ترین شخصیت زن داستان است. در هر دو روایت، نگرش مردسالارانه حاکم است؛ با این تفاوت که در روایت بازنویسی‌شده، نوعی نگرش ضد‌مردسالاری نیز دیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که حوادث مربوط به ازدواج دوم و سوم خیر با دختران پادشاه و وزیر از داستان حذف شده‌اند و بدین‌گونه، با حذف مسئله‌ی چندهمسری، با این اندیشه، از طریق قصه، مبارزه شده است.

در هر دو روایت، شخصیت‌های اصلی داستان خیر و شر هستند که ارزش‌های متضاد داستان را نشان می‌دهند. «ارزش‌های کاملاً متضاد در طرفین زوج، باعث ایجاد جذابیت می‌شود و شخصیت‌های متضاد، نیرومندترین پویایی‌های شخصیتی را در مجموعه ایجاد می‌کند» (سیگر، ۱۳۹۴: ۱۳۶). خیر، نماد خوبی مطلق و شر مظهر بدی مطلق است. این دو شخصیت، از نظر نسبت و سن با هم تفاوت دارند. در روایت نظامی این دو شخصیت با هم دوست هستند و در روایت بازنویسی‌شده، برادر. از نظر سنی، در روایت نظامی، آن دو جوان هستند؛ اما در روایت بازنویسی‌شده، دوران کودکی آنان تا بزرگسالی روایت شده است. درحقیقت بازنویس، کوشیده است از این طریق احساس همدلی و همذات‌پنداری را بین شخصیت و خواننده‌ی داستان ایجاد کند. معمولاً خواننده با همسن و همجنس خود بهتر همذات‌پنداری می‌کند و بازنویس، کوشیده است براساس این، با روایت دوران کودکی شخصیت‌ها و با ایجاد حس همذات‌پنداری، درون‌مایه‌ی داستان را بهتر به خواننده و شنونده‌ی قصه انتقال دهد و سیر زندگی از کودکی تا بزرگسالی را به

کودکان نشان دهد. از نظر انگیزه و هدف شخصیت‌ها، بین دو روایت تفاوتی دیده می‌شود. هدف در روایت نظامی رفتن به شهر و انگیزه‌ی شخصیت خیر و شر نامشخص است؛ اما در روایت بختیاری، هدف رفتن به سفر دور و دراز و انگیزه‌ی آنان پیدا کردن کار برای زدودن فقر از چهره‌ی زندگی‌شان است. از نظر ایستایی و پویایی، همه‌ی شخصیت‌ها ایستا هستند؛ با وجود این، در روایت بختیاری، شرّ از گذشته‌ی خود پشیمان می‌شود و بدین سبب نیز خیر از گناه او در می‌گذرد؛ در نتیجه می‌توان گفت وی از خصلت پیشین خود روی‌گردان شده است.

۸.۲. درون‌مایه

درون‌مایه، از مهمترین عناصر، در هر داستانی است که نوع نگرش نویسنده را به موضوع نشان می‌دهد. «هر داستانی بازتاب اندیشه‌ی نویسنده‌ی آن است. نگاه و اندیشه‌ی یک نویسنده، حتی در داستان واقع‌گرا نیز تأثیر مستقیم دارد» (اسماعیل‌لو، ۱۳۸۹: ۱۷۷). داستان‌ها درون‌مایه‌های مختلفی از جمله درون‌مایه‌ی اخلاقی دارند. نویسنده در داستان‌هایی با این نوع درون‌مایه، معمولاً به موعظه می‌پردازد و درباره‌ی معنای خیر و شر صحبت می‌کند. برای جلوگیری از شعارزدگی و تبلیغاتی شدن این نوع داستان‌ها، نویسنده باید به قصه‌گویی اهمیت بدهد و شخصیت‌ها و حوادث گیرایی خلق کند (رک. تویبایس، ۱۳۸۹: ۱۲۵). داستان خیر و شر نیز درون‌مایه‌ی اخلاقی، تعلیمی و تربیتی دارد. در هر دو روایت، سعی بر این بوده است که با خلق حوادث گیرا برای شخصیت‌ها، داستان را جذاب و با فهم مخاطب خود متناسب بکنند. نویسندگان، هم با استفاده از شیوه‌ی غیرمستقیم مانند نام داستان و شخصیت‌ها و هم به شیوه‌ی مستقیم از طریق نتیجه‌گیری در پایان داستان، درون‌مایه را انتقال داده‌اند. در روایت نظامی، درون‌مایه این است که سرانجام انسان‌های خوب، سعادت و سرانجام انسان‌های بد، بدبختی است و سعادت به هرکس روی آورد، همه‌ی مصیبت‌های او به آرامش و راحتی تبدیل می‌شود. درحقیقت در روایت نظامی، نوعی اندیشه‌ی جبرگرایی در نگرش به سعادت‌مند شدن افراد دیده می‌شود:

دولت آنجا که راهبر گردد خار خرما و خار زر گردد
(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۹۱)

در روایت بختیاری، درون‌مایه‌ی داستان، جدای از مسئله‌ی بیان‌شده، ایثار، بخشش و دادگستری نیز است؛ چنانکه خیر می‌گوید: «من وقتی پادشاه شدم با خودم عهد کردم که الگوی عدالت، جوونمردی و ایثار باشم» (تهماسبی، ۱۳۹۱: ۳۲۹). از جمله اشکال‌های واردشده بر افسانه‌ها برای کودکان، جنبه‌ی تقدیرگرایانه آن است؛ اینکه حل مسئله نه به کوشش انسانی، بلکه وابسته به تقدیر دانسته شده باشد (رک. آدوم، ۱۳۷۲: ۲۱۶). در روایت بازنویسی‌شده، این امر تا حدودی تعدیل شده است. در روایت بختیاری، خیر می‌گوید: «من با خود عهد کردم»؛ بنابراین برخلاف تفکر فلسفی و جبرگرایانه در روایت نظامی، در روایت بختیاری خود خیر کنش‌گر و حل‌کننده‌ی مشکل است و این نشان می‌دهد، توجه به مخاطب در این روایت، سبب شده است، نگرشی اخلاقی جای نگرشی فلسفی را بگیرد تا مخاطب کودک راحت‌تر بتواند درون‌مایه‌ی داستان را درک کند. در ضمن، با دادن نقش خلاق و فعال به شخصیت خیر، به جای نقش منفعل او در قصه‌ی نظامی، خواننده نیز با همذات‌پنداری با وی، خود را در ایجاد داد در جهان و بخشش خطاکاران مؤثر بداند؛ نه اینکه همه‌چیز را به قضا و قدر بسپارد.

۹.۲. زمان‌مندی

در روایت نظامی، داستان از زمان جوانی خیر و شر آغاز می‌شود، ازدواج، سپس به پادشاهی رسیدن خیر و کشته‌شدن شر را دربرمی‌گیرد. در روایت بختیاری، از زمان کودکی، زندگی خیر و شر در یک سیر خطی روایت شده است؛ یعنی روایت رویدادها به ترتیبی که رخ داده‌اند و از دوره‌ی کودکی تا بزرگسالی آنان را دربرمی‌گیرد. این امر از ویژگی‌های ادبیات کودک است: «گستره‌ی متن‌هایی که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده و به بازار آمده است، بازتاب مرحله‌ای مشخص از پیوستاری است که در یک‌سوی آن، کودکی و در سوی دیگر آن، بزرگسالی قرار گرفته است» (نیکولایوا، ۱۳۸۷: ۴۹۹). همچنین این

ساختار برای کودکان مناسب است؛ «زیرا کودکان، به‌ویژه کودکان بسیار کم‌سال، ممکن است نتوانند جریان داستان را دنبال کنند، مگر اینکه رویدادها، به ترتیب زمانی دنبال شوند. همراه این باور، باور دیگری هم وجود دارد مبنی بر اینکه رابطه‌های علی در داستان‌های کودکان، باید ساده و شفاف باشند» (نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۷۳). از نظر نظم و ترتیب، یعنی پیوستگی منطقی رخدادهای داستانی، باید گفت که هر دو متن، بدون هیچ‌گونه زمان‌پریشی روایت می‌شوند؛ اما از نظر تداوم، تفاوت‌های بسیاری بین دو روایت دیده می‌شود. در تداوم و سرعت روایت، مباحثی همچون صحنه، خلاصه، وقفه و حذف بررسی می‌شود. در صحنه، زمان روایت با زمان داستان یکی می‌شود؛ در خلاصه‌پردازی، مدت‌زمان طولانی از داستان را در چند کلمه فشرده می‌کنند و با این کار، بر سرعت عمل روایتی می‌افزایند؛ وقفه، شامل قسمت‌هایی از داستان است که روایت در آن‌ها، همچنان در حال انجام است؛ اما در پایه‌ی داستان، هیچ رخدادی حادث نمی‌شود. وقفه از سرعت داستان می‌کاهد؛ حذف، به پیدایش حداکثر سرعت منجر می‌شود. منطق رخدادی داستان نشان می‌دهد که حادثه‌ای به وقوع پیوسته است، اما متن هیچ اشاره‌ی به آن نمی‌کند (رک. ژوو، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۶). در داستان‌های کودکان، صحنه بر خلاصه‌گویی مقدم است و نباید حذف، مدت‌های زیادی از داستان را شامل شود؛ زیرا پرکردن فاصله‌ی طولانی برای کودک مشکل است. از مکث‌هایی که برای توصیف به‌کار می‌روند، باید پرهیز کرد؛ زیرا مکث‌های توصیفی، از سرعت پیرنگ داستان می‌کاهند و این امر موجب آزار مخاطب کودک می‌شود (رک. نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۷۶-۵۷۷). در هر دو روایت، از عنصر گفت‌وگو که موجب ایجاد صحنه و برابر بودن زمان گفتمان و داستان می‌شود، استفاده شده و تفاوت تنها در حجم و تعداد گفت‌وگوهاست. در روایت بختیاری در برخی موارد حجم و تعداد گفت‌وگوها مثلاً گفت‌وگوی خیر با شر در پایان داستان، بیشتر از روایت نظامی است. این امر به نمایشی شدن داستان و درک راحت‌تر آن از سوی مخاطب کودک کمک کرده است. از نظر حذف، منطق روایت داستانی نشان می‌دهد در روایت نظامی، پیش از صحنه‌ی آغازین داستان، حوادثی اتفاق افتاده است که حذف

شده‌اند؛ اما در روایت بختیاری به صورت خلاصه، به این حوادث اشاره شده است و همان‌گونه که نیکولایوا معتقد بود، خود راوی این فاصله را پر کرده است تا مخاطب کودک دچار مشکل نشود. از نظر وقفه، در روایت نظامی توصیف‌های بسیار زیادی به کاررفته که این امر بر حجم داستان، افزوده است؛ برای نمونه در صحنه‌ی سفر، نظامی به توصیف سفر می‌پردازد و سرعت روایت کند می‌شود:

کوره‌ای چون تنور از آتش گرم کاهن از وی چو موم گشتی نرم
گرمسیری ز خشکساری بوم کرده باد شمال را به سموم
(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۶۹)

اما در روایت بازنویسی شده، این قسمت‌ها حذف شده است. این مسئله، نشان می‌دهد در روایت بختیاری، این توصیف‌ها چنان اهمیتی ندارند و سعی می‌شود با این‌گونه حذف‌ها، داستان با ضرب‌آهنگی فزاینده به سوی نقطه‌ی اوج برود؛ زیرا «خوانندگان کم‌سال، این بخش‌های توصیفی را نخوانده رها می‌کنند تا به رخدادهای نمایشی و هیجان برانگیز برسند» (نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۷۷). در مقابل، شیوه‌ی ارتباط و نحوه‌ی برخورد دو برادر به داستان اضافه شده است و وقفه در این زمینه صورت می‌گیرد. در روایت بختیاری، شر به خیر می‌گوید ما دو برادر هستیم و به نوبت از آب و غذای هم استفاده می‌کنیم. ابتدا در چند مرحله، از غذای خیر می‌خورند و آب او را می‌نوشند تا اینکه آب و غذای خیر تمام می‌شود. سپس نوبت به شر که می‌رسد، شر از دادن غذا امتناع می‌کند و بازنویس، با توصیف وضعیت شخصیت‌ها، داستان را دچار وقفه می‌کند و داستان با سرعت‌گندتری پیش می‌رود. در صحنه‌ی عشق بین خیر و دختر، در روایت نظامی، ابتدا دختر است که عاشق خیر می‌شود، سپس خیر گرفتار عشق می‌گردد و با پیشنهاد پدر دختر، این عشق به وصال می‌انجامد. راوی نیز با توصیف خلق و خوی و ویژگی‌های جسمانی و شخصیتی هرکدام از شخصیت‌ها، حرکت داستان را بسیار کند می‌کند؛ اما در روایت بختیاری، این خیر است که عاشق دختر می‌شود و این خود اوست که به خواستگاری دختر می‌رود؛ بنابراین نسبت به روایت نظامی، حذف صورت گرفته و

تغییرهایی نیز در این زمینه انجام شده است؛ تأثیر فرهنگ بختیاری را در این زمینه می‌توان دید؛ اینکه مرد باید به خواستگاری دختر برود و پیشنهاد ازدواج باید از سوی او انجام بشود. همچنین در روایت بازنویسی شده، مسئله‌ی چندهمسری خیر حذف شده است. در مجموع باید گفت با بررسی این وقفه‌ها، خلاصه‌ها و حذف‌ها می‌توان به نگرش بازنویس درباره‌ی کودک پی‌برد؛ اینکه چه مسائلی برای کودک مهم هستند و کدام بی‌اهمیت‌تر یا کم‌اهمیت‌تر قلمداد شده‌اند. «طرز عمل تداوم، روش مهم برای برجسته‌سازی برخی رخدادها و کاهش اهمیت سایر رخدادهاست» (بریجمان، ۱۳۹۱: ۱۶۰). در روایت بختیاری، بر روابط بین افراد و چگونگی آن تأکید شده و روایت صحنه‌های مربوط به آن با وقفه همراه بوده است. همچنین از آنجاکه موضوع عشق نامتناسب با سن کودک تشخیص داده شده، در روایت بازنویسی شده، به صورت خلاصه روایت شده است. مسئله‌ی چندهمسری نیز در روایت بختیاری حذف شده است. گفتنی است که در قصه‌ها و ضرب‌المثل‌های بختیاری، همواره مسئله‌ی چندهمسری مذموم دانسته شده است (رک. رضایی و ظاهری، ۱۳۹۴: ۳۹؛ رضایی و ظاهری، ۱۳۹۲: ۲۵۲). در این روایت بازنویسی شده نیز حذف این قسمت، نشان‌دهنده‌ی رویکرد بازنویس به این مسئله، براساس فرهنگ بختیاری است؛ اینکه مسئله‌ی چندهمسری نباید به عنوان یک امر مطلوب، به کودکان آموزش داده شود.

از نظر بسامد و تواتر، در اکثر قسمت‌های روایت، از وجه غیر تکرارشونده استفاده شده است تا با ایجاد پویایی در روایت، داستان هرچه سریع‌تر به گره‌گشایی برسد. «این وجه مورد علاقه‌ی روایت‌های پر کنش است؛ روایت‌هایی که با پویایی روایتی همراهند و نیز بر میل خواننده برای شناختن هرچه سریع‌تر گره‌گشایی داستان تأثیر می‌گذارد» (ژوو، ۱۳۹۴: ۵۸). وجه تکرارشونده، یعنی تعریف چندباره‌ی رخدادی که تنها یک‌بار اتفاق افتاده است، در هر دو روایت دیده می‌شود. در روایت نظامی، کورشدن خیر، که یک‌بار اتفاق افتاده، چندبار از زبان خیر روایت می‌شود؛ اما در روایت بختیاری، علاوه بر این رخداد، سفارش مادر به شر مبنی بر مواظبت از خیر، چندین بار در داستان تکرار می‌شود.

اهمیت این وجه، در ارائه‌ی نقطه‌دیدهای متعدد درباره‌ی یک رخداد واحد است (همان: ۵۹). تکرار این رخداد از زبان خیر نیز نشان می‌دهد، از نظر خیر، طبق خواست خانواده عمل کردن یک اصل مهم است. بدین طریق و به شیوه‌ی غیرمستقیم این آموزه‌ی اخلاقی، به خواننده‌ی کودک انتقال داده می‌شود.

۱۰.۲. مکان

مکان داستان، «محلی است که آکسیون داستان در آن واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر، زمینه‌ای است که اشخاص داستان نقش خود را بر آن بازی می‌کنند» (یونسی، ۱۳۸۸: ۴۲۹). در بسیاری از داستان‌های کودکان، حوادث داستان، در مکان‌های مختلف اتفاق می‌افتد؛ چنانکه از نظر نیکولایوا، مکان در بسیاری از داستان‌های کودکان، «خانه، فرار و بازگشت به خانه» است. در این داستان‌ها، شیوه‌های رایج برای رسیدن به تغییر مکان فیزیکی، عبارتند از: فرستادن شخصیت‌ها به جاهای دور یا صرفاً به خاطر تعطیلات تابستان، یا به خاطر شیوع بیماری در خانواده، یا به دلیل وجود خطر (رک. نیکولایوا، ۱۳۸۶: ۲۷) در روایت نظامی، مبنای داستان بر جابه‌جایی و سفر شخصیت‌هاست و این سفر، از یک شهر به شهر دیگر است؛ اما در روایت بختیاری این جابه‌جایی تقریباً مطابق با دیدگاه نیکولایوا درباره‌ی پیرنگ داستان‌های کودک است. ابتدا حوادث در خانه و در آبادی‌ای اتفاق می‌افتد، سپس فرزندان، برای یافتن کار، خانه را ترک می‌کنند. تنها در مرحله‌ی سوم، تفاوتی دیده می‌شود؛ اینکه در روایت بختیاری، فرزندان به خانه و آبادی بازمی‌گردند؛ بلکه خیر در مکانی دیگر، خانواده تشکیل می‌دهد و همهی اعضای خانواده را در یک‌جا جمع می‌کند که این صورت را نیز به بازگشت به خانه می‌توان تعبیر کرد. بدین ترتیب می‌توان گفت بازنویس، قصه‌ی خیر و شر را از نظر مکان، مناسب با ویژگی‌های مکان در داستان‌های کودک بازنویسی کرده است. به اعتقاد نیکولایوا، این جابه‌جایی مکانی در داستان‌های کودک «امکان کشف آزادانه‌ی جهان بدون نظارت بزرگسالان را برای وی [کودک] فراهم می‌آورد. این عنصر که برابر با عنصری است که پراپ در قصه‌های قومی،

غیاب می‌نامدش، ساختار ریخت‌شناسانه‌ی ادبیات کودک است» (نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۵۳). غیاب از خانواده در روایت بختیاری، گرچه سبب می‌شود شخصیت‌های خیر و شر، جهان تازه را کشف کنند، برخلاف نظر نیکولایوا باعث نمی‌شود از نظارت خانواده رهایی یابند؛ چنانکه در موقعیت‌های مختلف، خیر همواره سفارش مادر را به شر گوشزد می‌کند و می‌خواهد که مطابق با خواست وی عمل کنند؛ چه زمانی که شر، می‌خواهد خیر را کور کند، چه زمانی که خیر می‌خواهد با دختر چوپان ازدواج نماید و چه هنگامی که او به پادشاهی می‌رسد. این موضوع، ناشی از تأثیر فرهنگ بختیاری است. در این فرهنگ، خانواده از چنان جایگاهی برخوردار است که فرد حتی در دوره‌ی بزرگسالی نیز باید مطابق امر و نهی اعضای خانواده به‌ویژه پدر و مادر عمل کند که این ویژگی فرهنگی در روایت بختیاری، بازنمایی شده و اثرگذار بوده است.

در روایت نظامی، حوادث داستان، به ترتیب در شهر، بیابان سوزان و شهر اتفاق می‌افتد. از شهر نخستین، هیچ اطلاعاتی به دست داده نمی‌شود. بیابان، بیابانی سوزان و بی‌آب است که در آن، یک خانواده‌ی کوچنده زندگی می‌کنند و شهر دوم نیز متعلق به پادشاهی که دخترش بیمار است. در روایت به گویش بختیاری، کوشیده شده است تا متناسب با تجربه‌ی زیسته‌ی مخاطب، قصه بازنویسی شود تا خواننده بتواند به راحتی با شخصیت‌ها و حادثه‌ها رابطه برقرار کند. درحقیقت، حادثه‌های اضافه‌شده به قصه، حادثه‌هایی هستند که کودک در یک محیط روستایی و عشایری، آن‌ها را در زندگی واقعی تجربه کرده است و بدین سبب، می‌تواند در درک حادثه‌های قصه به راحتی مشارکت کند. در روایت بختیاری، حادثه‌ی آغازین داستان، در یک آبادی اتفاق می‌افتد. سپس از بیابانی نام برده می‌شود که در آن خانواده‌ی عشایری زندگی می‌کنند. ادامه‌ی داستان به آبادی برده می‌شود که خانواده‌ی دختر، پاییز به آنجا کوچ می‌کنند. در پایان نیز از پایتختی که قصر در آن واقع شده، سخن گفته می‌شود. در واقع مکان آغازین داستان در روایت به گویش بختیاری، همان مکان ملموسی است که خانواده‌ی عشایری در آن زندگی می‌کند و کودکان بختیاری تقریباً با آن آشنا هستند. در روایت بازنویسی‌شده، مکان‌های نام برده‌شده با تجربه‌ی

زیستی کودکان همخوانی دارد و به راحتی می‌توانند آن را درک کنند. این نشان می‌دهد که از نظر بازنویس، قصه زمانی می‌تواند برای کودکان جذاب و تأثیرگذار باشد که حادثه‌های آن با تجربه‌ی زیستی کودکان همسان باشد.

۱۱.۲. زاویه‌ی دید و کانون‌شدگی

پس از انتخاب موضوع، مهمترین کاری که یک نویسنده باید انجام دهد، انتخاب زاویه‌ی دید، یعنی شیوه‌ی گفتن داستان است؛ چراکه زاویه‌ی دید بر نحوه‌ی واکنش خوانندگان داستان تأثیر مستقیم دارد. در ادبیات کودک «موقعیتی که متن از موضوع ارائه می‌دهد، در بیشتر موردها زیر سلطه‌ی زاویه‌ی دید متن است. معمولاً برای خواننده‌ی کودک (یا هر خواننده‌ی کم‌تجربه‌ای)، رهاشدن از ذهنیتی که متن به ایشان تحمیل می‌کند، دشوار است؛ بنابراین، انتخاب زاویه‌ی دید راوی در ادبیات کودک، از بسیاری جهت‌ها، مهم‌تر از گونه‌های دیگر ادبی است» (نیکولایوا، ۱۳۸۷ الف: ۵۶۸-۵۶۹).

برای بررسی زاویه‌ی دید، شیوه‌ی قراردادی، «این است که تعیین کنیم داستان، برای نمونه، از زاویه‌ی دید سوم‌شخص دانای کل یا اول‌شخص گفته شده است» (همان: ۵۶۷). از این نظر، در هر دو روایت بررسی‌شده، زاویه‌ی دید، دانای کل نامحدود است. این زاویه‌ی دید، خواننده را به تفکر وامی‌دارد و به وی نگاهی نیمه‌قضاوتی می‌دهد. همچنین از این طریق، می‌توان شخصیت‌ها را از بیرون و درون کاوید. با توجه به جنبه‌ی تعلیمی داستان، می‌توان گفت انتخاب زاویه‌ی دید دو داستان درست است. البته بین زاویه‌ی دید سوم‌شخص در دو روایت تفاوتی وجود دارد؛ اینکه در روایت بختیاری، راوی حضور بیشتری در قصه دارد و اطلاعات بسیار بیشتری در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. همچنین از آنجاکه مخاطب در روایت بازنویسی‌شده، کودک است، بازنویس کوشیده است اطلاعات کاملی در اختیار وی بگذارد و سپیدنویسی را بسیار محدود کند؛ درحالی‌که در روایت نظامی، پی‌بردن به برخی اطلاعات به عهده‌ی خود خواننده گذاشته شده است.

بررسی زاویه‌ی دید از جنبه‌ی روایت‌شناختی، نشان‌دهنده‌ی این است که صدای حاکم بر هر دو داستان، متعلق به راوی مفسر است با این تفاوت که در روایت بختیاری، ویژگی آموزگاربودن وی نیز برجسته شده است؛ یعنی راوی ضمن تفسیر و اظهارنظر درباره‌ی مسائل مختلف، دیدگاه‌های آموزشی خود را نیز بیان می‌کند. در واقع، راوی هر دو روایت، فردی بزرگسال است و این از الزامات داستان‌های کودکان است: «همان‌گونه که کودکان در زندگی روزمره‌ی خود برای زنده‌ماندن، نیازمند کمک بزرگسالانند، وجود راوی بزرگسال، برای دست‌کم اندکی راهنمایی کودکان نیز از الزامات بوطیقای داستان‌نویسی برای کودک به‌شمار می‌آید» (همان: ۵۷۲). گفتنی است در ادبیات کودک «صدای راوی از آن یک بزرگسال است؛ ولی زاویه‌ی دید به یک کودک تعلق دارد» (همان: ۵۶۸). در روایت بازنویسی شده مانند روایت نظامی، مسائل از زاویه‌ی دید یک فرد بزرگسال دیده شده‌اند؛ ولی نشانی از زاویه‌ی دید کودکان دیده نمی‌شود؛ این مسئله با ویژگی‌های داستان‌های کودکان همخوانی ندارد.

از مباحث مهم در بررسی داستان به‌ویژه داستان‌های کودکان، مفهوم کانونی‌سازی است. «مفهوم کانونی‌سازی به ما کمک می‌کند که رابطه‌ی میان نویسنده و شخصیت یا شخصیت‌هایی را که رویدادها از دید آنان یا از راه فکرهای آنان دنبال می‌شود، درک کنیم» (همان: ۵۷۱). در هر دو رمان، کانونی‌شدگی از نوع بیرونی (راوی کانونی‌گر) است. راوی کانونی‌نگر، داخل و خارج شخصیت کانونی‌شده را می‌کاود و آن را به خواننده نشان می‌هد و تفاوت دو روایت در همین زمینه است. در روایت نظامی کمتر به شخصیت شر به‌عنوان شخصیت کانونی‌شده توجه شده است و بیشتر در همان آغاز داستان به شربودن او اشاره می‌شود. شخصیت‌های کانونی‌شده در این روایت بیشتر خیر، دختر کرد، دختر شاه و وزیر هستند و حتی مناظر طبیعت نیز کانونی می‌شوند؛ اما در روایت بختیاری، راوی کانونی‌گر بیشتر بر شر تمرکز می‌کند و در هر قسمت که به ویژگی‌ای از خیر اشاره می‌کند، خصالت‌های منفی او را نیز نشان می‌دهد. در واقع راوی از جایگاهی بالا به شخصیت‌ها می‌نگرد و هم نمود خارجی‌شان و هم افکار و احساساتشان را در معرض

دید قرار می‌دهد؛ برای مثال شر به‌عنوان انسان بد، بدجنس، شر و ناجنس «شر که پسر بزرگ‌تر بود، انسان بدی بود» (تهماسبی، ۱۳۹۱: ۳۱۳) و خیر به‌عنوان انسان صادق، ساده، بدبخت، لاغر، خوش‌هیكل و عدالت‌پیشه: «خیر آدم صاف و صادقی بود» (همان) معرفی می‌گردد. بدین ترتیب در روایت بختیاری، راوی کانونی‌گر که دانشی نامحدود دارد، با جانبداری (لعنت‌کردن شر در پایان داستان و حمایت و توصیف مثبت از خیر در جای‌جای داستان)، در خلق ذهنیت خواننده‌ی کودک نقشی تعیین‌کننده می‌یابد و به راهنمایی وی می‌پردازد.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به تغییرهای ایجادشده در قصه‌ی بازنویسی‌شده، باید گفت این بازنویسی، بازنویسی خلّاق بوده است. بازنویس گرچه ساختار اصلی داستان را حفظ کرده، تغییرها و حذف و اضافه‌های زیادی در عناصر مختلف داستان ایجاد کرده است. از نظر روایت‌مندی، بازنویس، برخلاف روایت نظامی، شروع داستان را با زمینه‌چینی و مقدمه آغاز کرده است و پیرنگ، آغاز و میانه و پایانی دارد؛ این امر، کمک می‌کند تا خواننده‌ی کودک، راحت‌تر داستان را درک کند. از نظر شخصیت و شخصیت‌پردازی، در هر دو روایت، ساختار داستان‌های کلاسیک غالب است و شخصیت‌ها مظهر خوبی و بدی مطلق هستند. هر دو روایت، حادثه‌محور هستند؛ با این تفاوت که در روایت بختیاری، به خوی و خصلت شخصیت‌ها بیشتر توجه شده است. البته توجه کم به ویژگی‌های جسمانی شخصیت در روایت بختیاری، با ویژگی‌های ادبیات کودک (از نظر نیکولایوا) همخوانی ندارد. گذشته از توصیف مستقیم و استفاده از گزاره‌های روایی، شیوه‌ی غیرمستقیم و بهره‌گیری از کنش‌ها، نقش مهمی در شخصیت‌پردازی اشخاص در هر دو روایت دارد. گفتنی است که در روایت بختیاری رابطه‌ی دوستانه‌ی بین خیر و شر، به رابطه‌ی بین دو برادر تغییر داده شده است؛ این امر، موجب شده تا آموزه‌های مطرح‌شده، به سمت مسائل خانواده سوق داده شود. از نظر زمان‌مندی، در روایت بختیاری، دوره‌ی کودکی زندگی

خیر و شر به روایت افزوده شده است. دو داستان در یک سیر خطی و بدون زمان‌پریشی روایت می‌شوند. بررسی زمان از نظر تداوم و بسامد، نشان می‌دهد که در روایت بختیاری، تغییرهایی ایجاد شده است که این تغییرها، نشان‌دهنده‌ی اهمیت یافتن یا کم‌ارزش قلمداد کردن برخی رویدادها در این روایت است. راوی هر دو روایت، راوی کانونی‌گر بیرونی است که با دانش نامحدود خود، بیرون و درون شخصیت‌ها را در معرض دید خواننده قرار می‌دهد که در روایت بختیاری، این راوی کانونی‌گر، دخالت بیشتری در امر روایت دارد و بیشتر به توصیف شخصیت‌ها می‌پردازد. در این دو روایت، تفاوت مهم بیشتر بین شخصیت‌های کانونی‌شده است. در روایت بختیاری شخصیت شر بیشتر در مرکز داستان قرار گرفته است؛ این امر به سبب توجه به جنبه‌ی آموزشی داستان است. درحقیقت بازنویس از این طریق، کوشیده با برجسته‌کردن خصلت‌های منفی شخصیت شر، بر خواننده‌ی کودک تأثیر بگذارد.

نوع نگرش به کودک و انتظارات از وی در فرهنگ بختیاری، بر روایت بازنویسی شده تأثیرگذار بوده است. از نظر بازنویس، که نوع نگرش وی به کودک، نگرش فرهنگ بختیاری را در این زمینه نیز نشان می‌دهد، کودک قدرت تحلیل بسیاری از امور را ندارد. وی، از همان آغاز زندگی، باید در حل مسائل زندگی نقش فعال داشته باشد و با برخی اندیشه‌ها نباید آشنا بشود. این طرز تفکر، باعث ایجاد تغییرهایی در قصه‌ی بازنویسی شده نسبت به روایت نظامی شده است؛ چنانکه در قصه‌ی بازنویسی شده، داستان با زمینه‌چینی شروع و کشمکش، گره‌ها و تعلیق‌هایی همچون تعلیق و کشمکش اجتماعی به داستان افزوده شده است. خشونت و مجازات پایان داستان، متناسب با مخاطب کودک دانسته نشده و به بخشش تغییر داده شده است. درون‌مایه‌های فرعی همچون ایثار، بخشش و عدالت بر درون‌مایه‌ی داستان، افزوده شده است؛ برخلاف روایت نظامی که تقدیرگرایی در تحقق آن‌ها غلبه دارد، خود شخصیت داستانی در بالفعل شدن آن‌ها نقش دارد. از آنجاکه نگرش‌های اسطوره‌ای و فلسفی داستان در قصه‌ی بازنویسی شده، متناسب با سن کودک تشخیص داده نشده، این مسائل از داستان حذف یا بسیار کم‌رنگ شده‌اند. انتخاب زمان

و مکان داستان با توجه به تجربه‌ی زیستی کودکان در فرهنگ بختیاری بوده است؛ به گونه‌ای که کودک از طریق این دو عنصر، داستان را واقعی می‌پندارد. همچنین بازنویس، مسائلی مانند عشق و چندهمسری را متناسب با سن کودک ندانسته و بدین سبب آن‌ها را از داستان حذف یا متناسب با فرهنگ بختیاری تغییر داده است. در مجموع می‌توان گفت بازنویس توانسته است با ایجاد تغییرهای لازم و متناسب با مخاطب و فرهنگ بختیاری، طرح تازه‌ای از قصه‌ی خیر و شر ارائه کند.

منابع

- آدوم، خورخه‌انریکه. (۱۳۷۲). «زهرخند افسانه‌ها». ۱۷ مقاله درباره‌ی ادبیات کودک، ترجمه و تلخیص لیلی ایمنی، تنظیم‌کننده: معصومه سهراب، تهران: شورای کتاب کودک.
- اخوت، احمد. (۱۳۹۲). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.
- اخوت، فرزانه. (۱۳۴۸). «نگاهی بر بازنویسی‌های مثنوی معنوی، برای کودکان و نوجوانان». *پژوهشنامه‌ی فرهنگ و ادب*، سال ۵ و ۶، شماره‌ی ۹، صص ۳۹۶-۴۱۷.
- اسماعیل‌لو، صدیقه. (۱۳۸۹). *چگونه داستان بنویسیم*. تهران: نگاه.
- براهنی، رضا. (۱۳۶۸). *قصه‌نویسی*. تهران: البرز.
- بریجمان، ترزا. (۱۳۹۱). «زمان و مکان در روایت». *روایت‌شناسی: راهنمای درک و تحلیل ادبیات داستانی*، ترجمه‌ی ابوالفضل حری، تهران: لقاءنور.
- بیکهام، جک. ام. (۱۳۸۸). *صحنه و ساختار در داستان*. ترجمه‌ی پریسا خسروی سامانی، اهواز: رسش.
- بی‌نیاز، فتح‌الله. (۱۳۹۲). *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*. تهران: افراز.
- پایور، جعفر. (۱۳۸۰). *شیخ در بوته: چگونگی روش‌های بازنویسی و بازآفرینی و ترجمه و بازپرداخت در آثار ادبی*. تهران: اشراقیه.
- پرویزی، فرنگیس. (۱۳۴۸). *افسانه‌های هفت گنبد*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- تویاس، رونالد. (۱۳۸۹). *درون‌مایه در داستان*. ترجمه‌ی مهرنوش طلائی، اهواز: رسش.
- تهماسبی، جهانبخش. (۱۳۹۱). *اوسانه‌های لردگان*. شهرکرد: نیوشه.
- دیبل، انسن. (۱۳۸۷). *طرح در داستان*. ترجمه‌ی مهرنوش طلائی، اهواز: رسش.
- رضایی، حمید؛ ظاهری‌عبدوند، ابراهیم. (۱۳۹۲). «تصویر زن در قصه‌های عامیانه‌ی فرهنگ بختیاری». *زن در فرهنگ و هنر*. دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۲، صص ۲۳۹-۲۶۰.
- _____ (۱۳۹۴). «جایگاه زن و خانواده در ضرب‌المثل‌های بختیاری». *فرهنگ و ادبیات عامه*، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۶، صص ۲۱-۴۲.
- ژوو، ونسان. (۱۳۹۴). *بوطیقای رمان*. ترجمه‌ی نصرت حجازی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- سناپور، حسین. (۱۳۹۳). *یک شیوه برای رمان‌نویسی*. تهران: چشمه.
- سیگر، لیندا. (۱۳۹۴). *خلق شخصیت‌های ماندگار: راهنمای شخصیت‌پردازی در سینما، تلویزیون و ادبیات داستانی*. ترجمه‌ی عباس اکبری، تهران: امیرکبیر.
- صفری، جهانگیر و همکاران. (۱۳۹۰). «نگاهی بر عناصر داستان در بازنویسی کتاب قصه‌های شیرین کلیله و دمنه برای نوجوانان». *مطالعات ادبیات کودک*، سال ۲، شماره‌ی ۲، صص ۷۷-۱۰۱.
- محمدی، علی؛ بهاروند، آرزو. (۱۳۹۰). «پایان‌بندی در داستان با رویکرد تعلیمی». *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال ۳، شماره‌ی ۱۱، صص ۱۱۱-۱۳۴.
- مک‌کی، رابرت. (۱۳۹۲). *داستان: ساختار، سبک و اصول فیلمنامه نویسی*. ترجمه‌ی محمد گذرآبادی، تهران: هرمس.
- مندی‌پور، شهریار. (۱۳۹۵). *کتاب ارواح شهرزاد: سازه‌ها، شگردها و فرم‌های داستانی نو*. تهران: ققنوس.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۵). *عناصر داستان*. تهران: سخن.

نجفی‌بهزادی، سجاد و همکاران. (۱۳۹۳). «گلستان و نوجوانان: بررسی و تحلیل الگوهای بازنویسی حکایات گلستان برای نوجوانان». نشر پژوهشی ادب فارسی، دوره‌ی ۱۷، شماره‌ی ۳۶، صص ۳۳۳-۳۵۸.

نظامی، الیاس‌بن یوسف. (۱۳۸۶). هفت‌پیکر. به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره. نوروزی، جمشید و همکاران. (۱۳۸۷). «تحلیل رویکرد تحقیقات نظامی‌شناسی در کتاب‌های محققان ایرانی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۴ش». پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۱۰، صص ۵۵-۷۲.

نیری، محمدیوسف؛ مرتضایی، پروین. (۱۳۹۲). «شخصیت‌سازی و شخصیت‌پردازی در آثار اقتباسی از مثنوی معنوی برای کودکان و نوجوانان». مطالعات ادبیات کودک، سال ۴، شماره‌ی ۱، صص ۱۳۷-۱۵۹.

نیکولایوا، ماریا. (۱۳۸۶). «تغییر زیبایی‌شناسی شخصیت در داستان کودکان». همه‌ی کودکی: مجموعه مقالات ادبیات کودک و نوجوان، ترجمه‌ی ایرج شهبازی، گردآوری و پژوهش علی‌اصغر ارجی و ایرج شهبازی، قزوین: سایه‌گستر.

_____ (۱۳۸۷الف). «فراسوی دستور داستان، یا چگونه ادبیات کودک از نظریه‌ی روایت بهره می‌برد». دیگر خوانی‌های ناگزیر: رویکردهای نقد و نظریه‌ی ادبیات کودک، ترجمه‌ی غزال بزرگ‌مهر و مرتضی خسرونژاد، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

_____ (۱۳۸۷ب). «بزرگ‌شدن، دو راهی ادبیات کودک». دیگر خوانی‌های ناگزیر: رویکردهای نقد و نظریه‌ی ادبیات کودک، ترجمه‌ی غزال بزرگ‌مهر، مرتضی خسرونژاد، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۸). هنر داستان‌نویسی. تهران: نگاه.

The Comparison of the Story “Good and Evil” in Nezami’s *Haft-Peykar* with Its Rewriting in Bakhtiari Dialect in Terms of Narrativity

Ebrahim Zaheri Abdevand

Assistant Professor of Persian language and literature,
Shahrekord University

Introduction

There are different types of rewriting and recreating, one of which is the rewriting and the recreating of the classic Persian texts for children. This can be done in the standard language or in one of the dialects. At any rate, creative writers can use this method to make children familiar with classic Persian works and create a link between the culture of today and of yesterday. This plays an important role in preserving the cultural identity in every society. Rewriting and recreating lead to the reconstruction of the cultural and social past of a nation tailored to the present time; and in this way, the individuals, especially children and adolescents, can get familiar with different components of that culture and society and adopt their identity from that culture. Nizami's works are among the literary works which have received attention from various poets and writers of the past and the present and they have been recreated or rewritten in different ways. The present research aims to compare the "Good and Evil Tale" in *Haft*

Peykar with its rewritten narrative in Bakhtiari dialect based on Nikolajeva's theory with regard to the narrativity of the children's literature. The reason behind choosing Nikolajeva's theory is that she has paid attention to the narrativity in children's literature and proposed the narratology theory for children's literature.

Method, Objectives, and Research Background

This study is conducted using a documentary method. There are quite a number of scholarly articles, books and theses on the subject of rewriting and recreating, which have either compared the original text with the rewritten one in terms of the story elements or have explored the characteristics of the rewritten texts. *Shaykh dar Bouteh* by Jafar Payvar, "Rewriting the narrative poems *Panj-Ganj* [*Five Treasures*] in the contemporary literature of Iran" by Khorshid Nourouzi, "The analysis of the approach of Nizami studies in Iranian researchers' books from 1921 to 2005" by Jamshid Nourouzi et al., "*Golestan* [*The Rose Garden*] and adolescents: The investigation and analysis of rewriting patterns of *Golestan* stories for adolescents" by Sajjad Najafi et al., "A look at rewriting of *Masnavi-ye-Ma'navi* for children and adolescents" by Farzaneh Okhovvat, "Character building and characterization in the works adopted from *Masnavi-ye-Ma'navi* for children and adolescents" by Yousef Nayyeri and Parvin Mortezaei, and "Taking a glance at the story elements in rewriting the sweet tales of *Kelileh va Demneh* for adolescents" by Jahangir Safari et al., are a handful of examples. However, no study has

been undertaken with regard to the objective of this research, i.e., the comparison of the story of "Good and Evil" in *Haft Peykar* with its rewriting in Bakhtiari dialect based on Nikolajeva's narratology theory.

Discussion

In the beginning of the story, the rewriter has tried to add an introduction to the main story, which can help the child understand the story more easily. Considering the conflict and suspense, in the Bakhtiari narrative, the suspense of the character has been omitted and the suspense of the status – whether the characters get out of poverty or not– has been added to the story. Additionally, the suspense of the adventure is modified compared to Nizami's narrative. In terms of the subject of the conflict, the first conflict in Nizami's narrative is the dry and scorching desert, but in the Bakhtiari narrative, it is poverty and deprivation. Adding this kind of conflict to the main story shows that in the rewriter's view, children in Bakhtiari culture must be prepared to deal with life problems from the very beginning of the tale. In the Bakhtiari narrative, the crisis point of the story is more emotional because the family of the good and the family of the evil are both present, and finally the evil becomes ashamed in the presence of the family. It is in fact shown that the result of telling lies is being rejected by the family. In both narratives investigated, the characters are either good or evil given the classic structure of the story; so much so that the name of the two characters indicate this issue: good is the representative of humans with good habits and evil is the manifestation of bad people. Therefore, one can

infer that the writers of both narratives have used characters as moral models. The theme of Nizami's narrative is that good people finally achieve happiness, but bad people fall into misery. The Bakhtiari narrative, however, adds the themes of sacrifice, forgiveness, and justice to the text. In terms of timeliness, the two stories are narrated without anachrony. In the Bakhtiari narrative, attempts have been made to change the story place based on the lived experience of the audience. This indicates that in the rewriter's view, the story can be attractive and effective for children when the events reflect their lived experiences. In both narratives investigated, omniscient point of view is employed; however, in the Bakhtiari narrative, the narrator's presence is felt more in the story because he provides much more information to the audience. In both stories, the focalization is of an external type. In the Bakhtiari narrative, the focalizer narrator who has unlimited knowledge plays a significant role in creating the mindset of the child readers and guides them in a biased way, by supporting and providing positive descriptions of good everywhere and damning the evil at the end of the story.

Conclusion

In terms of narrativity, unlike Nizami's narrative, the story of the Bakhtiari narrative begins with an exposition and introduction so that the child can understand the story more easily. Considering character and characterization, the structure of classical stories is dominant in both narratives and the characters are the manifestations of absolute good and

evil. The low attention to the character's physical features in Bakhtiari narrative is inconsistent with the characteristics of children's literature in Nikolajeva's view. In terms of timeliness, the two stories are narrated in a linear process without anachrony. The story time investigation in terms of duration and frequency shows that in the Bakhtiari narrative, changes have been made to show the importance of some events. The place of story in the Bakhtiari narrative has also changed to a nomadic environment to reflect the lived experience of the audience. The narrators of both narratives are the external focalizer narrators who, with their unlimited knowledge, exhibit the inside and outside of the characters to the reader. In the Bakhtiari narrative, this focalizer narrator describes the characters more often. In these two narratives, the significant difference exists between the focalized characters. In fact, the rewriter has tried to affect the child reader by highlighting the negative features of the evil character.

Keywords: Rewriting, Narrativity, Bakhtiari culture, Good and evil story, Nizami, Nikolajeva

References

- Adoum, J. E. (1993). Veneno de mitos. *Seventeen articles about children's literature* (L. Imani, Trans.). Children's Book Council.
- Barahani, R. (1990). *Story-writing*. Alborz.
- Bickham, J. M. (2009). *Scene and structure in the story* (P. Khosravi Samani, Trans.). Rasesh.

- Biniyaz, F. (2013). *An introduction to story writing and Narratology*. Afraz.
- Bridgeman, T. (2012). Time and place in the narrative. In Horri, A. (Trans.). *Narratology: A guide to understanding and analysis of fiction*. Leqa-e Nour.
- Dibell, A. (2008). *Plot (elements of fiction writing)* (M. Talaei, Trans.). Rasesh.
- Ismaeillou, S. (2010). *How to write a story*. Negah.
- Jouve, V. (2015). *La poétique du roman* (N. Hejazi, Trans.). Elmi Farhangi Publications.
- Mandanipour, S. (2016). *Ghosts of Shahrzad; New story structures, tricks and forms*. Qoqnous.
- McKee, R. (2013). *Story: Style, structure, substance and the principles of screenwriting* (M. Gozarabadi, Trans.). Hermes.
- Mirsadeqi, J. (2008). *Elements of fiction*. Sokhan.
- Mohammadi, A. & Baharvand, A. (2011). Conclusion in fiction from an educational approach. *Journal of Educational Literature*, Third year, No. 11, pp. 111-134.
- Nayyeri, M. Y. & Mortezaei, P. (2013). Character building and characterization in the works adapted from Mathnavi-ye-Ma'navi for children and adolescents. *Children's Literature Studies*, Fourth Year, No. 1, pp. 137-159.
- Nikolajeva, M. (2007). Changing the aesthetics of the character in children's story. In Shahbazi, I. (Trans.). *The whole childhood: A*

collection of articles on children's and young adult literature).

Sayeh-gostar.

Nikolajeva, M. (2008a). Beyond the grammar of the story, or how can children's literature benefit from narrative theory. In Bozorgmehr, G. & Khosronezhad, M. (Trans.). *Inevitable re-readings: Approaches to criticism and theory of children's literature*. Center for the Intellectual Development of Children and Adolescents.

Nikolajeva, M. (2008b). Growing up, the dilemma of children's literature. in Bozorgmehr, G. & Khosronezhad, M. (Trans.). *Inevitable re-readings: Approaches to criticism and theory of children's literature*. Center for the Intellectual Development of Children and Adolescents.

Nizami, I. Y. (2007). *Haft Peykar*. (S. Hamidian, Ed.). Qatreh Publications.

Nourouzi, J. et al. (2008). The analysis of the approach of Nizami studies in Iranian researchers' books from 1921 to 2005. *Bi-Quarterly Journal of Persian Language and Literature Research*, No. 10, pp. 55-72.

Okhovvat, A. (2013). *Grammar of the story*. Farda Publications.

Okhovvat, F. (1970). A look at rewritten works from *Masnavi-ye-Ma'navi* for children and adolescents. *Journal of Culture and Literature*, No. 9, pp. 396-417.

Payvar, J. (2001). *Shaykh dar Bouteh: Rewriting and recreating and translation methods in literary works*. Eshraqieh.

- Rezaei, H. & Zaheri Abdevand, E. (2013). The image of women in the folk tales of Bakhtiari culture. *Journal of Women in Culture and Art*. 5 (2), pp. 239-260.
- Rezaei, H. & Zaheri Abdevand, E. (2015). The status of woman and family in Bakhtiari proverbs", *Bi-Quarterly Journal of Folk Culture and Literature*. No. 6, pp. 21-42.
- Safari, J. et al. (2011). Taking a glance at the story elements in rewriting the sweet tales of *Kelileh va Demneh* for adolescents. *Children's Literature Studies*, Second Year, No. 2, pp. 77-101.
- Sanapour, H. (2014). *A method for writing novels*. Cheshmeh Publications.
- Seeger, L. (2016). *Creating unforgettable characters: A practical guide to character development in films, TV series, advertisements, novels & short stories* (A. Akbari, Trans.). Amir Kabir.
- Tahmasebi, J. (2012). *Owsane-haye Lordegan*. Niusheh.
- Tobias, R. (2010). *Theme in the story*. (M. Talaei, Trans.). Rasesh.
- Younesi, E. (2009). *The art of story writing*. Negah Publications.